

آیا فلسفه مرده است؟ (فلسفه هاوکینگ)

بسم الله الرحمن الرحيم

این مقاله چهار بخش دارد :

1- فلسفه ی هاوکینگ

2- فلسفه از منظر فلاسفه

3- تغییر موضوع فلسفه

4- نتیجه

فلسفه ی هاوکینگ

روش تحقیق ما این است که ابتدا ادعا را بفهمیم ، آنطور که مدعی می گوید ، و سپس آن را بررسی کنیم . برخی نقدهایی که به سخنان **هاوکینگ** وارد شده است گویای این است که ناقد ، سخن سخنگو را متوجه نشده است و با هزار اما و اگر (بدینگونه که اگر منظورش این بوده) به نقد سخن پرداخته است !

اگر **استفان هاوکینگ** می گوید : فلسفه مرده است ، باید بدانیم "فلسفه" مدنظر او چه تعریفی دارد؟! ، اگر تعریف او از فلسفه مشخص شود ، دو فایده خواهد داشت ؛ **ابتدا** اینکه جمله ی او دیگر ناظر به فلسفه های دیگر نمی شود و **دوم** اینکه میزان سواد ملحدین افزایش یافته و دیگر در پاسخ به مطالب فلسفی نخواهند گفت "فلسفه مرده"!

هاوکینگ حرفه ی فیلسوفان را پرداختن به "چراها" می داند و بعد می گوید که فیلسوفان نتوانستند همگام با علم پیش بیایند و این علم بوده که به سؤالات مبنایی پاسخ داده است و دامنه ی تحقیق فیلسوفان محدود شده است ؛

"فیلسوفان گستره ی پژوهش ها را آن قدر تقلیل داده اند که **ویتگنشتاین** ، مشهورترین فیلسوف این قرن ، گفت : «تنها وظیفه ی باقیمانده فلسفه ، تحلیل زبان است» چقدر تنزل از سنت بزرگ فیلسوفان از **ارسطو** گرفته تا **کانت** ملاحظه می کنیم ! در مقابل ، هدف فیزیک این است که به سؤال از اینکه چرا ما و جهان وجود داریم ، پاسخ گوید" (Hawking;1989 , P.174)

این همان معنایی ست که **هاوکینگ** از فلسفه مدّ نظر دارد . او معتقد است که از **ارسطو** تا به حال دامنه ی موضوعات فلسفی تنگ تر شده است . اشخاصی مانند **ویتگنشتاین** و بعضی از بزرگان حلقه ی وین بر این بودند که هدف فلسفه این نیست که حقایق متافیزیکی برملا شود ، بلکه کارش تحلیل جملات علمی است .

"آماج نهایی علم تدبیر نظریه ای یگانه است که همه ی جهان را توصیف نماید . با این همه بیشتر دانشمندان عملاً رویکردی را دنبال می کنند که مسأله را به دو بخش می نمایند . نخست ، قوانینی هستند که ما را در جریان چگونگی تغییر و تحول هستی نسبت به زمان قرار می دهند . (اگر در هر لحظه بدانیم جهان چه شکل و شمایل دارد ، این قوانین فیزیکی به ما خواهند گفت که در هر لحظه دلخواه پس از آن ، هستی چگونه خواهد بود.) ثانیاً ، مسأله حالت نخستین هستی مطرح می باشد . بعضی ها فکر می کنند که سروکار علم صرفاً با بخش نخست است ؛ به نظر آنان چگونگی وضعیت اولیه جهان به متافیزیک و مذهب مربوط می شود . آن ها می گویند قادر متعال هر طور که می خواسته آفرینش را آغاز کرده است ." (هاوکینگ ؛ 1384 ، ص 27)

بنابراین از منظر آقای **هاوکینگ** "فلسفه" بدین معناست :

دانش پرداختن به "چراها"یی که دامنه اش از زمان ارسطو تا به حال محدودتر شده است .

و نیز نتیجه می گیرد :

آیا فلسفه مرده است ؟ (فلسفه هاوکینگ)

"به طور معمول این سؤالات (سؤالات بنیادی) در حوزه فلسفه اند ، اما فلسفه اینک مرده است . فلسفه نتوانست پیشرفت های جدید در علم ، مخصوصاً فیزیک را تاب بیاورد . به این ترتیب دانشمندان ، در تلاش برای آگاهی بیش تر ، حامل مشعل اکتشافات شدند" (هاوکینگ ؛ 1389 ، ص 7)

فلسفه از منظر فلاسفه

آنگونه که معروف است "فلسفه" به دو معنا از زمان **ارسطو** تا قرون وسطی و سپس در فلسفه ی اسلامی به کار برده شده است ؛

1- واقعیت پژوهی و پرداختن به چراها

2- مابعدالطبیعه یا فلسفه اولی که موضوع آن موجود بماهو موجود (یا وجود بماهو وجود)

. در واقع "فلسفه" به معنای پژوهش در واقعیت و یافتن اصول به کار می رفته و یکی از این شاخه های فلسفه ، فلسفه ای نظری است به نام فلسفه ی اولی یا "مابعدالطبیعه" . باید این دو را از یکدیگر جدا کرد . به طور کلی باید دانست اگر جایی کلمه ی "فلسفه" به کار رفت ، به کدامین معناست .

البته ممکن است معانی دیگری نیز برای فلسفه ذکر شده باشد ، منتهی آنچه که منتظر آقای **هاوکینگ** و ماست و به درد پاسخ به شبهات ملحدین می خورد همین است که ذکر کردیم

ارسطو می نویسد :

"وظیفه ی فلسفه ی اولی است که نحوه ی وجود و ذات امر جدشدنی (صورت) را معین کند" (Aristotle , Physics)
194B14-15 ؛ ارسطو؛ 1363 ، ص 85)

و نیز می نویسد :

"در واقع آنچه همیشه ، هم اکنون و هم از دیرباز ، جست و جو شده و همیشه مایه ی سرگشتگی بوده است این پرسش است که وجود چیست ؟" (Aristotle , Metaphysics , zeta , 1 , 1028B2-4 ؛ ارسطو؛ 1385 ، ص 255)

"دانشی وجود دارد که وجود بما هو وجود و اوصافی را که به آن به سبب طبیعت خود آن تعلق دارند تحقیق می کند . این عین هیچ یک از به اصطلاح دانش های خاص نیست ؛ زیرا هیچ یک از دانش های دیگر وجود بما هو وجود را به طور کلی بررسی نمی کند" (Aristotle , Metaphysics , gamma , 1 , 1003A21-24 ؛ ارسطو؛ 1385 ، ص 121)

"(این فلسفه کلی است که) بررسی وجود بما هو وجود به آن تعلق دارد – هم این که وجود چیست و هم اوصافی که به او بما هو وجود تعلق دارند" (Aristotle , Metaphysics , epsilon , 1 , 1026A31-32 ؛ ارسطو؛ 1385 ، ص 242)

ابن سینا نیز می نویسد :

" و ربما كان علم فوق علم و تحت آخر و ينتهي إلى العلم الذي موضوعه الموجود من حيث هو موجود و يبحث عن لواحقه الذاتية و هو العلم المسمى بالفلسفة الأولى " (ابن سینا ، ص 52)

علامه **طباطبایی** ، فیلسوف معاصر مسلمان نیز می نویسد :

" و قد تبين بما تقدم- أولا أن الفلسفة أعم العلوم جميعا- لأن موضوعها أعم الموضوعات- و هو الموجود الشامل لكل شيء (طباطبایی ، ص 5)

به عبارتی این دو عالم مسلمان و نیز سایر فیلسوفان ، موضوع فلسفه را موجود می دانند . واضح است که موضوع فلسفه (مابعدالطبیعه) از **ارسطو** تا **ابن سینا** و سایر حکمای مسلمان ، چه در گذشته و چه معاصر تغییر نکرده است . اما وضعیت در غرب به جز موارد معدودی به شکل دیگری است .

آیا فلسفه مرده است؟ (فلسفه هاوکینگ)

تغییر موضوع فلسفه

فلسفه از زمان **ارسطو** تا حکمای اسلامی و **توماس آکویناس** به همین دو معنا به کار می‌رفت تا اینکه **فرانسیس بیکن**، موضوع مابعدالطبیعه را جزو فلسفه (واقعیت پژوهی) محسوب نکرد (جهانگیری، صص 21، 67-69، 77) و بعد از او امثال **کریستین ولف** (1679-1754) فیلسوف عقل‌گرای آلمانی، در زمانی که ارسطوستیزی شدت گرفته بود، موضوع مابعدالطبیعه را تغییر دادند (Coreth, P.21 ← کاپلستون، صص 124) و در نتیجه در غرب علم مابعدالطبیعه، تنها در اسم با مابعدالطبیعه اصلی مشترک بود. پس از آن‌ها نیز **ایمانوئل کانت** موضوع مابعدالطبیعه را بررسی جاودانگی نفس و وجود خدا و آزادی اراده (و یا سه تصور استعلایی نفس و جهان و خدا و یا در معنایی دیگر علم به غیر محسوسات) قرار داد (Loux, P.7) و این همان معنایی از "فلسفه" است که مدنظر **هاوکینگ** است.

نتیجه‌گیری

بنابراین وقتی آقای **هاوکینگ** می‌گوید "فلسفه اینک مرده است" (هاوکینگ؛ 1389، صص 7) همان مرگ فلسفه **ی کانت** و امثال **فرانسیس بیکن** است! چه اینکه موضوع فلسفه همان است که **ارسطو** گفت، اما برخی آن را به دلایلی تغییر دادند.

نتیجه آنکه ملحدین نمی‌توانند در برابر استدلال‌های فلسفی مسلمانان، از مرگ فلسفه حرف بزنند! فلسفه، به معنای علم مابعدالطبیعه، زنده است و نخواهد مرد. اکنون "فیلسوفان دوباره از نوشتن کتاب مابعدالطبیعه، حتی با رویکرد ارسطویی به آن، ابایی ندارند. بعضی از این نویسندگان حتی مفهوم کانتی از مابعدالطبیعه را نقد می‌کنند و به جای آن مفهوم ارسطویی را مبنای کار کتاب مابعدالطبیعه می‌سازند" (قوم صفری؛ 1388، صص 354). افرادی مانند **مایکل لوکس** (2002) (Michael Loux)، **ای.جی. لوی** (1998) (E.J. Lowe) قلم‌شان را از نوشتن مابعدالطبیعه باز نمی‌دارند و علم مابعدالطبیعه؛

"در میان فعال‌ترین و مولدترین حوزه‌های فلسفه بوده است. مابعدالطبیعه اکنون به گونه‌ای رشد می‌کند که هرگز پیش از این چنین رشدی نداشته است، و این شاید نشان این است که نیاز ما به مابعدالطبیعه به اندازه‌ی نیاز ما به خود فلسفه یک نیازی اساسی است" (Kim, P.X)

در مقالات بعدی نشان خواهیم داد که علم، نه تنها به فلسفه نیاز دارد (به هر دو معنا) بلکه علم بدون فلسفه امکان ندارد!، نشان خواهیم داد که فلسفه زنده است و اکنون در غرب نیز زنده شده و آن‌ها فهمیده‌اند که بدون فلسفه نمی‌توانند به سؤالات بنیادین پاسخ بدهند و آن را وظیفه‌ی علم بدانند!

افرادی مانند آقای **هاوکینگ** نه تنها در مورد فلسفه اشتباه سخن می‌گویند و سواد فلسفی آنچنانی ندارند بلکه در مقامی نیستند و صلاحیت آن را ندارند که مرگ یک علم را اعلام کنند. کسی که از یک طرف فلسفه را مرده اعلام می‌کند و خود را ضدفلسفه می‌داند و از طرفی خود را تابع مکتب فلسفی پوزیتیویسم می‌داند و در مطالبش به **کارل پوپر** فیلسوف (در حالی که کارل پوپر مخالف مکتب پوزیتیویسم است!!!) ارجاع می‌دهد، چگونه می‌تواند سواد فلسفی داشته باشد و اظهار نظر خارج از حیطه‌اش بکند!؟

از این تناقض‌گویی که بگذریم، سؤال اساسی‌تر این است که چرا آقای **هاوکینگ** به اعلام مرگ علوم علاقه دارند؟! ایشان یک بار هم در سال 1980 از احتمال زیاد پایان فیزیک سخن گفتند و ادله‌ای هم برای آن شرح دادند (Hawking; 1985, P.109) و بعد‌ها از سخنشان برگشتند! ما به این سؤال و شبهاتی که ایشان در ذهنشان دارند در آینده پاسخ خواهیم داد.

آیا فلسفه مرده است؟ (فلسفه هاوکینگ)

منابع:

- ابن سینا: *الإشارات و التنبیہات* ، نشر البلاغہ .
- ارسطو: *مابعدالطبیعہ* ، ترجمہ: لطفی ، محمدحسن ، تہران ، طرح نو ، چاپ دوم ، 1385 .
- ارسطو: *طبیعیات* ، ترجمہ: فرشاد ، مهدی ، تہران ، امیرکبیر ، 1363 .
- جہانگیری ، محسن: *احوال و آثار فرانسیس بیکن* ، تہران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، 1369 .
- طباطبایی ، محمدحسین: *نہایۃ الحکمۃ* ، ج 1 ، قم ، موسسہ النشر الاسلامی التابعہ لجماعہ المدرسین بقم ، چاپ دوازدهم ، 1360 .
- قوام صفری ، مهدی ، *مابعدالطبیعہ چگونه ممکن است* ، تہران ، پژوهشگاہ فرہنگ و اندیشہ اسلامی ، چاپ دوم ، 1388 .
- قوام صفری ، مهدی: *نظریہ ی صورت در فلسفہ ارسطو* ، تہران ، حکمت ، چاپ دوم ، 1387 .
- کاپلستون ، فردریک: *تاریخ فلسفہ* ، ج 6 ، از ولف تا کانت ، ترجمہ: سعادت ، اسماعیل ؛ بزرگمہر ، منوچہر ، تہران ، انتشارات سروش ، 1375 .
- گلشنی ، مهدی: *علم ، دین و فلسفہ* ، تہران ، کانون اندیشہ جوان ، چاپ اول ، 1393 .
- گلشنی ، مهدی: *تحلیلی از دیدگاہ ہای فلسفی فیزیکدانان معاصر* ، تہران ، امیرکبیر ، چاپ دوم ، 1369 .
- هاوکینگ ، استیون ؛ ملودینو ، لئونارد: *طرح بزرگ* ، ترجمہ: ہادیان ، علی ؛ سارا ، ایزدباور ، تہران ، مازیار ، 1389 .
- هاوکینگ ، استیون: *تاریخچہ ی زمان* ، ترجمہ: محجوب ، محمدرضا ، تہران ، انتشار ، چاپ نهم ، 1384 .
- Aristotle : *The Complete Works of Aristotle* ; The Revised Oxford Translation , Tow Vols. Edited by Jonathan Barnes , Princeton University Press , Princeton , New Jersey , 1984 .
- Coreth , Emerich : *Metaphysics* , trans : Joseph Donceel , Herder and Herder , New York , 1968 .
- Kim , J. & Sosa, E. : *Metaphysics : An Anthology* , Blackwell , London , 1999 .
- Loux , Michael J : *Metaphysics: a Contemporary Introduction* , Routledge , London , 2002 .
- Hawking , S. : *Is the End in Sight for Theoretical Physics? , in Beyond The Black Hole* , ed. By John Boslaugh , London : Collins , 1985 .
- Hawking , S. : *A Brief History of Time* ; London : Bantam Press , 1989 .

نویسنده: Chosen One

گروه مباحثات عقلانی: <https://telegram.me/joinchat/CC6mqTwrq13zJINwDh7VYw>کانال حقیقت: <https://telegram.me/theetruth>